

نفت ، اصلی ترین عامل کودتای ۲۸ مرداد

گفت و گو با پروفسور پرواند آبراهامیان

از: فرید مرجایی
برگردان: چشم انداز ایران



اشاره: این گفت و گو به صورت اختصاصی توسط مهندس فرید مرجایی با پروفسور پرواند آبراهامیان در نیویورک پیرامون واقعه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ۱۷ خرداد ۱۳۸۲ انجام شده است. با تشکر از مهندس مرجایی که زحمت انجام این مصاحبه را تقبل نمودند و پروفسور آبراهامیان که این فرصت را در اختیار نشریه قرار دادند تا از نظرات ایشان بهره مند شویم.

* * *

با تشکر از فرصتی که در اختیار من قرار دادید. چندین سال است که من تصمیم داشته‌ام مصاحبه‌ای را پیرامون وقایع کودتای ۱۳۳۲ با شما انجام بدهم. فکر می‌کنم اکنون زمان مناسبی برای این کار باشد. اگر اجازه بدهید نخستین پرسش را از خود شما شروع کنم؛ شما در کجا متولد شدید و چه زمانی به آمریکا آمدید؟

من متولد تهران هستم، اما خانواده‌ام اهل "جلفا"ی اصفهان هستند. ده‌ساله بودم که خانواده‌ام مرا برای تحصیل به انگلستان فرستادند و از آنجایی که آنها در ایران سکونت داشتند گاهی به ایران برمی‌گشتم. سپس برای ادامه تحصیل در مقطع دکترا به نیویورک آمدم و از سال ۱۹۶۳ در نیویورک زندگی می‌کنم. در حال حاضر نیز مشغول تدریس هستم.

آیا شما در دانشگاه آکسفورد انگلستان تحصیل می‌کردید؟

بله، من از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۳ در انگلستان بودم. بعد از اتمام دوره دبیرستان به دانشگاه آکسفورد رفتم و در مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد تحصیل کردم.

شما در زمینه کاری خود گرایش‌های سیاسی هم دارید، آیا همیشه شخصیتی سیاسی داشته‌اید؟ منظورم این است که شما به مسائلی مثل عدالت اجتماعی خیلی علاقه نشان می‌دهید. به نظر می‌رسد که این علاقه چیزی بیش از مسائل آموزشی و تحصیلی است. از چه زمانی احساس کردید به مسائل سیاسی علاقه مند هستید؟

از زمانی که در دبیرستان بودم به مسائل سیاسی علاقه داشتم، ولی

با ورود به کالج در دهه ۱۹۶۰ این علاقه تشدید شد و در آن زمان هم مسائل مختلفی که اتفاق می افتاد زمینه را برای من مساعدتر می کرد؛ من در دهه ۱۹۶۰ عضو گروهی با عنوان CND [مبارزه برای خلع سلاح اتمی] بودم، و در "حزب کارگر" انگلستان نیز فعالیت هایی داشتم. هنگامی که به آمریکا رفتم اوج فعالیت های جنبش دفاع از "حقوق مدنی" [سیاهپوستان] و مبارزات ضد جنگ ویتنام بود. در تابستان ۱۹۶۴ به ایالت می سی سی پی رفتم. در آنجا در یک کالج تدریس می کردم که دانشجویانم سیاهپوست بودند. گویا هنگام تدریس در دانشگاه کلمبیای نیویورک، فعالیت هایی نیز ضد رژیم شاهنشاهی ایران و گسترش دموکراسی در کشور انجام می دادید؟

بله، من در آن زمان عضو جنبش دانشجویی با عنوان کنفدراسیون (Konfederasiyon) بودم که این جنبش وابسته به سازمان گسترده تری بود که اهدافی کاملاً دموکراتیک را دنبال می کرد. مدت کوتاهی نیز سردبیر نشریه کنفدراسیون در انگلستان بودم که با عنوان "ایران ریپورت" (Iran Report) منتشر می شد.

چنانچه مایل باشید به موضوع اصلی گفت و گو یعنی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران بپردازیم، بخصوص این که شما اخیراً در این زمینه تحقیقات جامع و جدیدی نیز انجام داده اید. همان طور که اطلاع دارید در سال ۲۰۰۱، روزنامه نیویورک تایمز گزارش دونالد ویلبر در مورد فعالیت های سازمان سیا (CIA Report) (Donald Wilber) را منتشر کرد. نظر شما در مورد این گزارش چیست؟ آیا انتشار این گزارش اقدامی تازه و

بی نظیر بود؟ آیا این اقدام بخشی از سیاست خارجی دولت کلینتون را تشکیل می دهد و یا از جانب سازمان سیا ترتیب داده شده بود؟ نظر کلی شما در این باره چیست؟

همان طور که خودتان هم اشاره کردید، من فقط می توانم نظرم را در این باره بازگو کنم و اطلاعات مستندی در این باره ندارم. اما تا آنجایی که من می دانم، ماجرا از این قرار بود که ویلبر چند سال پیش - قبل از مرگش - به شدت از سازمان سیا به خاطر رفتار ناعادلانه ای که با وی داشتند، گله مند بود؛ به نظر ویلبر، سیا نقش او را کمرنگ جلوه داده بود و ویلبر از این که این سازمان به کمرش روزولت (Kermit Roosevelt) اجازه انتشار خاطراتش را (با عنوان ضد کودتا) داده بود، ولی چنین مجوزی به ویلبر نداده بود و قسمت اعظم خاطرات او در مورد کودتای ایران را سانسور کرده بود، به شدت ناراحت بود. بنابراین ویلبر به علت یکسری دلایل شخصی از سازمان سیا دلخور بود. اگر به دقت، خاطرات ویلبر را (که در نیویورک تایمز منتشر شد) بخوانید، متوجه می شوید

که این گزارش با دقت تایپ نشده است. منظورم این است که این گزارش رونوشتی از نوشته های مولف است که اشتباه تایپی فراوانی دارد، یعنی این که مراحل رسمی تایپ را طی نکرده است. به نظر من نسخه ای که در سایت اینترنتی (نیویورک تایمز) نمایش داده شد رونوشتی شخصی است که ویلبر خودش تهیه کرده است. ویلبر شخصاً این گزارش را نوشته و از آن کپی گرفته است که خوشبختانه مطالب آن در اختیار همه قرار گرفت. حدس من این است که ویلبر نوشته هایش را نزد شخص قابل اعتمادی گذاشته و از او خواسته در موقع مناسبی آنها را منتشر کند. هرکسی که این اسناد را در اختیار داشته، احساس کرده که زمان مناسبی آنها را منتشر کرده است، زیرا - اگر خاطراتان باشد - هنگامی که این اسناد منتشر شد روابط دولت کلینتون و ایران در حال از سرگیری بود و آبرایت و کلینتون به خاطر کودتای ۱۹۵۳ از ایران عذرخواهی کرده بودند، بنابراین زمان کاملاً مناسبی برای افشای این مدارک بود که انتشار این گزارش، آشکارا نقیض امریکا در کودتای ایران را فاش کرد و حتی کلینتون نیز تمایل دارد به خاطر این موضوع از ایران عذرخواهی کند. من فکر می کنم هرکسی که این مدارک را در آن زمان افشا کرده در انجام این کار با مشکل چندانی روبه رو نشده و فکر نمی کنم دولت کلینتون نقیض در این قضایا داشته باشد، اما به هر حال شخصی که این گزارش را در دست داشته تشخیص داده که زمان مناسب برای افشای آنها فرا رسیده است. البته روزنامه نیویورک تایمز هم موافق تجدید روابط با ایران بود و زمینه های لازم را برای چنین امری فراهم می کرد.

گذشته از این مسائل، نکته ای که کمی پیچیده به نظر می رسد، چگونگی تعبیر محافل علمی، مطبوعات و خبرنگاران آمریکا از این گزارش است. از نظر آنها گزارش ویلبر تمامی جریان کودتای ۱۹۵۳ را به طور کامل در بر می گیرد. درست است که با مطالعه این گزارش می توان به میزان نقش امریکا در شکل گیری کودتای ایران پی برد، اما پی بردن به علت مداخله امریکا در این کودتا، با مطالعه این گزارش مقدور نیست. با مطالعه گزارش ویلبر می بینیم که مطالب عمده آن شامل وقایع "جنگ سرد" و نقش کم اهمیت نفت در آن دوران است و به همین علت نیویورک تایمز طی تفسیری "آزادانه" عنوان کرده که نفت اهمیت چندانی در شکل گیری این کودتا نداشته و عمده مسائل هم مربوط به "خطر کمونیست ها" (Red Danger) و اتحاد جماهیر شوروی بوده است.

آیا ملاقات شما با دونالد ویلبر در سال ۱۹۶۷ صورت گرفت و در همان زمان هم گفت و گوهایی با وی انجام دادید؟ تاریخ دقیق آن را به خاطر ندارم، اما این

ویلبر چند سال پیش - قبل از مرگش - به شدت از سازمان سیا به خاطر رفتار ناعادلانه ای که با وی داشتند، گله مند بود؛ به نظر ویلبر، سیا نقش او را کمرنگ جلوه داده بود و ویلبر از این که این سازمان به کمرش روزولت (Kermit Roosevelt) اجازه انتشار خاطراتش را (با عنوان ضد کودتا) داده بود، ولی چنین مجوزی به ویلبر نداده بود و قسمت اعظم خاطرات او در مورد کودتای ایران را سانسور کرده بود؛ به شدت ناراحت بود



ملاقات بین سال‌های ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۹ اتفاق افتاد. ملاقات من با ویلبر مصاحبه‌ای رسمی نبود. ویلبر می‌دانست که من به مسائل سیاسی ایران علاقه‌مندم و حاضر به گفت‌وگو با من شد. یکی از مشاوران آموزشی من که با او آشنایی داشت، این ملاقات را ترتیب داد. ویلبر در آن زمان در پرینستون (Princeton) در ایالت نیوجرسی، زندگی می‌کرد و با دانشگاه پرینستون نیز همکاری‌هایی داشت. او به گرمی از من استقبال کرد و از آنجایی که سال‌های زیادی قبل از سال ۱۹۵۳ در ایران فعالیت داشت. در واقع از دهه ۱۹۳۰ اطلاعات بسیاری در مورد وقایع دهه ۱۹۴۰ در اختیار من گذاشت.

آیا ویلبر در مورد فعالیت‌های سازمان سیا در دهه ۱۹۴۰ در ایران نیز با شما صحبت کرد؟ زیرا بر اساس اطلاعاتی که به تازگی فاش شده سازمان سیا حتی در آن زمان هم در ایران فعال بوده و با شبکه‌های بدامن (BEDAMN) و مطبوعات ایران همکاری داشته و برنامه‌های شبه نظامی برای گروه‌های زیرزمینی طراحی می‌کرده است.

نه، ما مستقیماً در این باره صحبتی نداشتیم، اما با مطالعه خاطرات ویلبر تقریباً به چنین نتیجه‌ای رسیدم. به علاوه، صحبت‌های وی به طرز واضح بیان نمی‌کرد که او از اعضای سازمان سیا بوده است، اما کاملاً روشن است که نقشی فعال در این سازمان داشته. مثلاً ویلبر به من گفت یکی از منابع بسیار مفید برای مطالعه تاریخ ایران کتاب "شرح زندگی من" نوشته لاهوتی است. او یک نسخه از آن کتاب را به من داد و من هم آن را مطالعه کردم. البته این کتاب تاریخ دقیق ایران را تشریح نمی‌کرد و در واقع تحریفی بود که خود ویلبر به نام لاهوتی آن را نوشته بود. اما برای نوشتن همان اسناد جعلی هم لازم بود که ویلبر اطلاعات بسیاری در مورد جنبش‌های چپ‌گرایانه در ایران داشته باشد، که تنها راه دستیابی به این اطلاعات سازمان سیا بوده است. برخی از مطالبی که در کتاب نوشته شده بود کاملاً اشتباه بود، اما مسئله مهم این است که منبع اطلاعاتی وی سازمان سیا بوده است.

چه زمانی به اطلاعات بایگانی اسناد خارجی دولت انگلستان در مورد کودتای ۱۹۵۳ دست پیدا کردید؟ برخلاف سازمان سیا که هیچ‌گاه اسناد خود را در اختیار کسی نمی‌گذارد، آیا دولت انگلستان تعداد زیادی از اسناد رسمی خود را افشا کرده و در دسترس همگان قرار داد؟

من از سال ۱۹۶۵ اسناد رسمی بایگانی دولت انگلستان را مورد مطالعه قرار دادم. دولت انگلستان برای افشای اسناد خود یک قانون ۲۵ ساله دارد؛ به این معنی که بعد از گذشت ۲۵

سال، دولت می‌تواند اسناد رسمی خود را در اختیار همگان قرار دهد و روند کار این‌گونه است که دولت هر سال بهره‌برداری و مطالعه اسناد مربوط به یک سال معین را آزاد اعلام می‌کند. بنابراین، هنگامی که بازدید از اسناد مربوط به سال ۱۹۵۱ آزاد بود، به این مرکز رفتم و آنها را بررسی کردم و بعد از آن در سال‌های بعد اسناد مربوط به سال‌های ۱۹۵۲ و ۱۹۵۳ را مورد مطالعه قرار دادم. در رابطه با کودتای ۱۹۵۳، باید بگویم که در آن زمان به دنبال انحلال کنسولگری‌های انگلستان در ایران به دستور مصدق، به علت نقش این دولت در توطئه‌هایی علیه دولت ایران، انگلستان در این کشور سفارتخانه‌ای نداشت. بنابراین هیچ گزارشی مستقیمی از کنسولگری‌های انگلیس به وزارت امور خارجه این کشور نرسیده بود و سندی هم در این رابطه وجود ندارد. با این حال، دولت انگلستان اسناد و اطلاعاتی را که سفیر آمریکا از تهران به واشنگتن می‌فرستاد دریافت می‌کرد و این اطلاعات به سفارتخانه انگلیس در واشنگتن می‌رسید و پرونده‌های مربوط به این مدارک هم‌اکنون در لندن نگهداری می‌شود. بنابراین، چنانچه در مورد کودتای ۱۹۵۳ ایران مدارکی در بایگانی اسناد خارجی انگلیس موجود نباشد، با مراجعه به پرونده‌های آمریکایی (پرونده‌های مربوط به سازمان سیا) می‌توان به آن مدارک

هرکسی که این اسناد را در اختیار داشته، احساس کرده که زمان مناسبی آنها را منتشر کرده است، زیرا - اگر خاطرتان باشد - هنگامی که این اسناد منتشر شد روابط دولت کلینتون و ایران در حال از سرگیری بود و آلبرایت و کلینتون به خاطر کودتای ۱۹۵۳ از ایران عذرخواهی کرده بودند، بنابراین زمان کاملاً مناسبی برای افشای این مدارک بود و حتی کلینتون نیز تمایل دارد به خاطر این موضوع از ایران عذرخواهی کند



فرید مرعشی

دست یافت. اما با این حال، باز هم یک مسئله باقی می ماند: دقیقاً مشخص نیست که آنها دولت آمریکا تمام اطلاعاتی را که دریافت می کرد به طور کامل در اختیار دولت انگلستان قرار می داد یا خیر. آنها می توانستند این اطلاعات را با انتخاب و به خواست خود به انگلیسی ها انتقال دهند. به هر حال، با توجه به این اسناد و مدارک تنها می توان اطلاعاتی کلی در مورد فعالیت های آمریکا و انگلیس در ایران به دست آورد. روشن است که این اسناد گویای همه فعالیت های سازمان اطلاعاتی انگلستان نیست و دلیل آن هم این است که اسناد مربوط به این سازمان هیچ گاه در دسترس همگان قرار نمی گیرد. [بایگانی اسناد وزارت خارجه و بایگانی اسناد سازمان اطلاعاتی دولت انگلستان از یکدیگر مجزا است.] اسناد MI-6 و MI-5 دولت همیشه مخفی نگه داشته می شوند و مشمول قانون ۲۵ ساله نمی شوند؛ تنها اسناد وزارت خارجه و اسناد مربوط به وزرای کابینه دولت هستند که هر ۲۵ سال یکبار فاش می شوند.

دولت انگلستان تا چند سال پیش ادعا می کرد که سازمان هایی با عنوان MI-6 و MI-5 در کشور وجود ندارند و در صورت نبودن چنین سازمان هایی، تهیه آرشوی از اسناد سری آنها نیز ممکن نیست. اما اخیراً دولت اعتراف کرده است که چنین سازمان هایی وجود دارند و در حال فعالیت هستند. من کسی را نمی شناسم که به اسناد MI-5 دسترسی پیدا کرده باشد.

من مطلع شدم که شما مشغول تألیف کتابی در مورد کودتای ۱۹۵۳ هستید و پس از گذشت چند سال هنوز کار کتاب به پایان نرسیده است. آیا مسئله ای وجود دارد که زمان اتمام کار را طولانی کرده؟ آیا شما به دنبال نکات و اطلاعات خاصی هستید و یا فکر می کنید صحبت در این باره خیلی زود است؟

موضوع کلی کتاب کاملاً روشن است؛ علت اصلی شکل گیری کودتای ۱۹۵۳ نفت بود و دخالت آمریکا در این کودتا هم به خاطر یکسری منافع نفتی صورت گرفت، بنابراین نمی توان گفت دولت انگلستان بر سر مسئله اتحاد جماهیر شوروی، آمریکا را فریب داد و وارد این ماجرا کرد، بلکه آمریکا منافع خود را دنبال می کرد و هدف اصلی این دولت، نفت بود. ملی شدن صنعت نفت ایران به همان اندازه که به زیان انگلستان بود، به زیان منافع نفتی آمریکا نیز بود. شرکت های نفتی آمریکا از همان ابتدا می دانستند که جنبش ملی شدن نفت به نتیجه خواهد رسید و متوجه این موضوع بودند که در صورت موفقیت این حرکت، تنها منافع نفتی انگلستان در ایران و کویت نیست که متحمل خسارت می شود بلکه منافع نفتی آمریکا در عربستان سعودی، اندونزی، آمریکای لاتین و دیگر نقاط نیز

فرید مرعشی

فرید مرعشی

دچار ضعف هایی خواهد شد و این مسأله از نظر آنها یک فاجعه جهانی بود، بنابراین شرکت های نفتی از همان ابتدا به کاخ سفید و وزارت امور خارجه آمریکا فشار وارد آوردند که از دکتر مصدق جانبداری نکنند و به حمایت از انگلیس وارد عمل شوند. آیا شرکت «استاندارد اوپل» (Standard Oil) در آن زمان در اختیار راکفلرها بود؟

شرکت استاندارد اوپل در آن زمان ورشکسته شده بود؛ تقریباً تمامی شرکت های نفتی در آن زمان چنین وضعیتی داشتند. برای نمونه، هریمن پیش از سفر خود به تهران برای انجام یکسری مذاکرات و پیش از ترک آمریکا، با برخی از شرکت های نفتی ملاقات کرد و به آنها اطمینان داد که در تهران موضعی اتخاذ نکند و حرفی نزند که به زیان شرکت های نفتی باشد.

شما در نوشته های خود آورده اید که در گزارش دونالد ویلبر - که در نیویورک تایمز منتشر شد - اشاره چندانی به مذاکرات بین تهران، واشنگتن و لندن نشده است. من پس از مطالعه کتاب "جبهه مردان شاه" نوشته استیون کینزر (Stephen Kinzer) متوجه شدم که وی به برخی از این مذاکرات اشاره کرده و در مورد آنها بحث کرده است. به نظر شما همین اشارات و بحث ها کفایت می کند؟

نگارش کامل تاریخ هیچ گاه ممکن نیست، همیشه مطلب جدیدتری پیدا می شود که از قلم افتاده است. به نظر من، در آن کتاب به برخی از مسائل اصلی اشاره شده اما یکسری مسائل کلیدی نیز از قلم افتاده و اصلاً نامی از آنها برده نشده است. برای نمونه، هیچ اشاره ای به اسناد مربوط به قتل افشارطوس نشده است و این به این معنا نیست که عوامل انگلیس و آمریکا در ترور افشارطوس نقشی نداشتند. بنابراین، خبرنگاران آمریکایی می گویند ما در اینجا مدرکی دال بر قتل

علت اصلی شکل گیری کودتای

۱۹۵۳ نفت بود و دخالت آمریکا

در این کودتا هم به خاطر

یکسری منافع نفتی صورت

گرفت، بنابراین نمی توان گفت

دولت انگلستان بر سر مسئله

اتحاد جماهیر شوروی، آمریکا را

فریب داد و وارد این ماجرا کرد.

بلکه آمریکا منافع خود را دنبال

می کرد و هدف اصلی این دولت،

نفت بود.

افشار طوس نمی بینیم، پس شامدی هم وجود ندارد که امریکا در این جریان دخالتی داشته است. اجازه بدهید منظوم را این طور بیان کنم؛ اگر بتوان به تمامی اطلاعات و اسناد موجود دست یافت، متوجه خواهیم شد که واقعیت امر کاملاً چیز دیگری بوده است. تمامی اسناد و مدارک از فیلتر نظارتی بسیار دقیقی عبور می کنند و کهنز تنها توانسته به اطلاعات اولیه و سطحی دست پیدا کند.

اگر درست خاطر م باشد، کلیتتون به سازمان سپا دستور داده بود که بسیاری از پرونده های کودتا را از قسمت اسناد طبقه بندی شده خارج کنند، منظوم فرمان سال ۱۹۹۵ ریاست جمهوری است، اما هیچ وقت این دستور عملی نشد و سازمان سپا هیچ گاه اسناد مربوط به کودتای ایران را در اختیار کسی قرار نداد. پادم هست که پایگانی اسناد سازمان امنیت ملی (وابسته به دانشگاه واشنگتن) برای وادار ساختن سازمان سپا به انجام این کار، موضوع را به دادگاه ارجاع داد، نتیجه کار چه شد؟ آیا آنها توانستند به پرونده های سپا دست پیدا کنند؟

جریان دادگاه هنوز ادامه دارد و به نتیجه نرسیده است. به علاوه، بعد از این ماجرا، یک گروه از تاریخ نویسان امریکایی عضو "انجمن تاریخ نگاران امریکا" در تلاش اند تا به اسناد طبقه بندی شده سازمان سپا دست پیدا کنند. از زمانی که دولت بوش روی کار آمد و کنترل نهاد اجرایی کشور را بر عهده گرفت، قوانین شدیدتری برای کنترل تمامی اسناد دولتی و نه تنها اسناد مربوط به ایران، وضع شد، اما حتی پیش از روی کار آمدن دولت بوش سازمان سپا اعلام

کرده بود که نمی تواند اسناد مربوط به کودتای

۱۹۵۳ ایران را فاش کند، به این علت که حجم

این اسناد خیلی زیاد است و این سازمان

نیروی انسانی کافی برای گردآوری همه آنها

را ندارد و بهانه آنها در آن زمان همین بود.

پس از آن، سازمان سپا دوباره اعلام کرد که

نمی تواند اسناد خود را فاش کند، زیرا بخش

اعظم آنها به طور تصادفی در کودتای دهه

۱۹۶۰ از بین رفته است؛ بنابراین می بینیم که

سپا در بهانه کاملاً متفاوت برای سر باز زدن از

افشای مدارک خود ارائه داده است. اما نظر

من این است که قوانین اداری دولت هیچ گاه

اسناد و پایگانی ها را از بین نمی برد، انجام

چنین کاری برخلاف قانون است. من فکر

می کنم این اسناد وجود دارند و مقامات دولتی

نمی خواهند آنها را فاش کنند و از قوانین

اداری به عنوان بهانه استفاده می کنند، در حال

حاضر نیز که بوش در مسند ریاست جمهوری

قرار دارد، هیچ فشاری بر سازمان سپا در این

رابطه وارد نمی شود. اما من مطمئنم که یک

روز تمامی این اسناد فاش خواهد شد.

با توجه به اسناد سری وزارت خارجه

انگلستان، که شما آنها را هم مطالعه

کرده اید، دولت انگلستان مخالف واگذاری امتیاز نفت ایران به اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۲۵ بوده است و علت این مخالفت نیز این بوده که این واگذاری کنترل ایران بر مسائل نفتی را افزایش می داده و موجب می شده ایران بتواند به توسعه منابع نفتی خود در مناطق شمالی کشور بپردازد که انگلستان به شدت مخالف این امر بوده است. شرکت نفتی انگلیس و ایران (Anglo-Iranian Oil Company) حاضر بود با مشارکت هفت شرکت دیگر کنسرسیومی تشکیل دهد، اما اجازه ندهد ایران هیچ گونه کنترل و اختیاری در امور نفتی داشته باشد، نظر شما در این رابطه چیست؟

مسئله امتیازات نفتی شوروی بسیار پیچیده بود. مشکل اصلی انگلیسی ها با این امتیاز این بود که این قرارداد اختیارات بسیاری را به ایران می داد. در این قرارداد، ایران به صورت ۵۰-۵۰ سهم داشت که در آن زمان از نظر انگلستان حتی ۲۵ درصد سهم هم خیلی زیاد بود. البته کنترل نفت تا چند سال در اختیار شوروی بود. آنها ۵۱ درصد و ایران ۴۹ درصد سهم داشت. و این به این معنی بود که اختیار کامل نفت در دست شوروی خواهد بود. با این حال، در قرارداد ذکر شده بود که پس از گذشت چند سال اوضاع تغییر خواهد کرد و طبق شرایط عادلانه ای کنترل نفت در دست دولت ایران قرار خواهد گرفت و این یکی دیگر از نگرانی های انگلیس بود.

انگلستان از این مسئله نگران بود که چنین وضعیتی در مورد

عراق و عربستان سعودی نیز اتفاق بیفتد.

آیا مسئله عربستان موضوع نگرانی

انگلیسی ها بود یا امریکایی ها؟

نفت عربستان سعودی از جمله دغدغه های

امریکا بود، زیرا شرکت آرامکو (Aramco)

امریکا در عربستان فعالیت داشت. عراق و

کویت نیز جزء منافع مشترک انگلستان و

امریکا بودند و امریکایی ها در این کشورها

سرمایه گذاری های کلان نفتی داشتند، اما آنها

در مذاکرات خود در مورد منابع نفتی دیگر

کشورها نظیر اندونزی و ونزوئلا نیز بحث

می کردند.

بسیاری از پژوهشگران، از جمله ماری

گازپوروسکی (Mark Gasiorowsky) در

نوشته های خود به این نکته اشاره کردند که

در تابستان ۱۹۵۳، مقامات امریکایی معتقد

بودند تا آرامی های موجود، اوضاع را برای

موفقیته حزب کمونیستی (توده) مساعد

می کند و دکتر مصدق برای جلوگیری از

تصاحب کشور توسط شوروی، ناچار است

از سمت خود کناره گیری کند. آیا این

مسئله از نظر وقایع تاریخی صحت دارد؟

برخی دیگر از تاریخ نویسان مانند ملزهار

شرکت های نفتی از همان ابتدا
به کاخ سفید و وزارت امور خارجه
امریکا فشار وارد آوردند که از
دکتر مصدق جانبداری نکنند و به
حمایت از انگلیس وارد عمل
شوند

بهر روز معتقدند که حزب توده آن قدرها هم قدرتمند نبود و سیاستمداران آمریکایی به خوبی به این امر واقف بودند. نظر شما در این باره چیست؟

از جمله اسناد دولت آمریکا درباره وقایع سال ۱۹۵۳ که در پایتگاهی اسناد انگلستان نیز موجود است، سند جامعی است مربوط به سازمان سیا که اطلاعاتی در مورد حزب توده در آن ثبت شده است. در این سند اطلاعات کاملی در مورد حزب توده درج شده و تحلیل نهایی آنها این بوده که این حزب فعلاً تهدیدی برای ایران شمرده نمی شود. در واقع استدلال کلی آنها این بوده است که حزب توده در سال ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) تهدیدی برای دولت ایران نبوده، اما این امکان وجود داشته که تا چند سال آینده به مشکل بزرگی تبدیل شود و چنانچه دکتر مصدق در قدرت باقی می ماند، ظرف چند سال آینده این تهدید حتمی می شد. بنابراین، دولت مصدق باید سرنگون می شد. نکته مهمی که می خواهم به آن اشاره کنم این است که اگر ما چنین استدلالی داشته باشیم، بسیاری از دولت های کنونی باید سرنگون شوند.

شما در نوشته های خود در مورد برنامه های آمریکا برای پی ثابت کردن دولت مصدق به این نکته اشاره کرده اید که وزیر امور خارجه انگلیس به دین آچسن (Dean Acheson) (وزیر امور خارجه آمریکا در دوران ریاست جمهوری ترومن) اطمینان داده بود که حتی ضعیف کردن پایه های دولت مصدق نیز احتمال موفقیت یک حزب کمونیست را کمتر نمی کند.

دقیقاً و جالب است که هرگاه لازم بوده از "تهدید یا ترس از کمونیست ها" به عنوان ابزاری برای پیشبرد اهداف خود استفاده می کرده اند. بنابراین، هنگامی که آمریکایی ها از انگلیسی ها تقاضای انجام کاری را می کردند، به آنها می گفتند اگر این کار را انجام ندهید کمونیست ها به پیروزی خواهند رسید. انگلیسی ها نیز هرگاه لازم می دیدند این حربه را به کار می بردند. اما درباره مورد بخصوصی که به آن اشاره کردید، متوجه خواهید شد که هرگاه آمریکا قصد متقاعد ساختن انگلستان برای انجام مذاکرات با مصدق را داشته، به آنها می گفت که اگر این کار را انجام ندهند کمونیست ها وارد عرصه خواهند شد. واکنش انگلستان نیز در قبال این فریبکاری این بوده است که "نه، خطری از جانب کمونیست ها وجود ندارد. سعی نکنید ما را فریب دهید، ما از سقوط مصدق و احمه ای نداریم، دولت بعدی، هر دولتی هم که باشد از دولت مصدق بدتر نخواهد بود." من فکر می کنم انگلیسی ها نسبت به قدرت سیاسی ایران که حرف اول را در کشور می زد، واقع بین تر بودند. آنها از

همان ابتدا می دانستند که حزب توده خطر جدی برای ایران نیست، اما سعی می کردند از این قضیه به نحوی به سود خود استفاده کنند. در حقیقت، مسئله ای که انگلیسی ها نسبت به آن مطمئن بودند، این بود که آنها می دانستند نسبت به حزب توده از حمایت بیشتر قبایل ایرانی - حمایت نیروی انسانی و تسلیحات بیشتر - برخوردار هستند. به عبارت دیگر، در صورت سرنگونی دولت مرکزی، قبایل طرفدار انگلیس وضعیت بسیار بهتری نسبت به هر نهضت تندروی شهری دیگر داشتند.

به نظر ملی گرایان و برخی از تاریخ نویسان، دکتر مصدق تنها به حاکمیت ایران و کنترل نفت نمی اندیشید، بلکه به دست آوردن اختیارات تام سیاسی دیگری نیز در برنامه کار وی قرار داشته است - انگلستان تقریباً نوعی نفوذ استعمار گونه بر سیاست ایران داشته است. به نظر شما شرکت نفتی انگلیس و ایران تا چه حد سیاست ایران را تحت نفوذ خود داشته؟ برای نمونه، در عزل و نصب سیاستمداران، وزراء اعضای مجلس، فرماندهان ارتش و مسائل از این دست.

شرکت انگلیس و ایران برای ادامه فعالیت های خود در خوزستان، یکسری احتیاجات اساسی داشت. برای نمونه، باید مطمئن می شد که شهردار آب مورد نیاز خانه های کارمندان را فراهم کند. در اماکن ضروری جاده های مناسب تأمین کند و برق مورد نیاز شرکت را تأمین کند. برای برطرف ساختن نیازهای زیرساختی نیز این شرکت باید رابطه نزدیکی با مقامات محلی برقرار می کرد، یعنی این که مقامات محلی باید از میان کسانی انتخاب می شدند که بتوانند با مقامات این

از جمله اسناد دولت آمریکا درباره وقایع سال ۱۹۵۳ که در پایتگاهی اسناد انگلستان نیز موجود است، سند جامعی است مربوط به سازمان سیا که اطلاعاتی در مورد حزب توده در آن ثبت شده است. در این سند اطلاعات کاملی در مورد حزب توده درج شده و تحلیل نهایی آنها این بوده که این حزب فعلاً تهدیدی برای ایران شمرده نمی شود. در واقع استدلال کلی آنها این بوده است که حزب توده در سال ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) تهدیدی برای دولت ایران نبوده، اما این امکان وجود داشته که تا چند سال آینده به مشکل بزرگی تبدیل شود و چنانچه دکتر مصدق در قدرت باقی می ماند، ظرف چند سال آینده این تهدید حتمی می شد. بنابراین، دولت مصدق باید سرنگون می شد. نکته مهمی که می خواهم به آن اشاره کنم این است که اگر ما چنین استدلالی داشته باشیم، بسیاری از دولت های کنونی باید سرنگون شوند.

شرکت همکاری داشته باشند. بنابراین، نتیجه این امر این بود که حتی در زمان رضاشاه نیز، انتخاب استاندار، شهردار یا فرماندار با مشورت شرکت انگلیس و ایران انجام می گرفت تا افرادی که مخالف انگلستان هستند در این سمت ها قرار نگیرند. از این رو، در گزارش های کنسولگری انگلستان می بینیم که این شرکت نفتی رابطه بسیار نزدیکی با مقامات دولتی ایران داشته است و این گونه عنوان می شده که این همکاری های نزدیک به منظور برطرف ساختن "احتیاجات اصلی و پیشبرد صنعت نفت کشور" انجام می گیرد. اما از نظر تهران آن قسمت از کشور جزء اختیارات دولت نبوده و همیشه افرادی بودند که با انگلستان همکاری می کردند. بنابراین، می بینید که همیشه استانداران، شهردارها و حتی فرماندهان نظامی، با عنوان همکاران انگلیسی ها معرفی می شدند، زیرا مجبور بودند تا حد معینی با این شرکت نفتی همکاری کنند. هنگامی که دکتر مصدق، بعد از نهضت

پیشبرد و مهر

دولت ایران

ملی شدن صنعت نفت، به مقام نخست وزیری رسید، قول پرداخت خسارت شرکت انگلیس و ایران را به مسئولان این شرکت داد. اما آیا در تاریخ امریکا به چنین مسئله ای اشاره شده است و این مسئله واقعتاً دارد؟

این اقدام از جمله مسائل اصلی برای رسیدن به اهداف نهایی بود. مصدق گفت ما سهم عادلانه ای به شرکت انگلیس و ایران پرداخت خواهیم کرد. اما مسئله اصلی میزان این "سهم عادلانه" بود. مصدق از انگلیسی ها خواست مبلغی را پیشنهاد کنند. مبلغی که آنها پیشنهاد کردند فوق العاده زیاد بود و به این معنی بود که حتی اگر ایران نفت خود را با قیمت بازار نیز به فروش می رساند، تا ۸۰ تا ۱۰۰ سال طول می کشید تا مبلغ درخواستی انگلیسی ها را پرداخت کند و از نظر انگلستان "مبلغ عادلانه" همین بود. مصدق هرگز حاضر به قبول این توافق غیرمنطقی نبود. در واقع، قصد انگلستان از مطرح کردن این رقم نجومی این بود که ایران توانایی پرداخت چنین هزینه ای را نداشته باشد و به این ترتیب راه مذاکره با ایران را سد کند.

در وقایع تاریخی آمده است که آیت الله کاشانی که به شدت حامی مصدق بود و در مراحل اولیه نهضت ملی شدن نفت نیز از این حرکت طرفداری می کرد، چند روز پیش از وقوع کودتا در این باره به مصدق هشدار داده بود. به نظر شما این نکته صنعت دارد که آیت الله کاشانی در روزهای سرنوشت ساز کودتا از تیمسار زاهدی حمایت می کرد؟ همچنین طبق منابع غیررسمی،

حزب توده چند روز پیش از کودتا، با دکتر مصدق مذاکراتی انجام داده و از وی خواسته تسلیحات کافی در اختیار مردم بگذارد تا ملت بتواند در مقابل کودتا ایستادگی کند. شما در تحقیقات خود با چنین وقایعی برخورد داشتید؟

در مورد مسئله اول باید بگویم، امکان دارد آیت الله کاشانی یک نامه اخطار آمیز به مصدق نوشته باشد تا در صورت شکست کودتا خود را از پیامدهای ناگوار آن مصون کرده باشد و به راحتی بگوید "من که در این مورد هشدار داده بودم." اما در مورد خود نامه اختلاف نظرهایی وجود دارد. مثلاً ممکن است تاریخ نامه دستکاری شده و به عقب برگردانده شده باشد. همچنین در مورد نوع کاغذ استفاده شده و عنوان نامه (سرنامه) مشخص نیست که آیا واقعاً همان نامه اصلی است یا دستکاری شده است. فکر نمی کنم در این مورد تردیدی وجود داشته باشد که آیت الله کاشانی در روزهای کودتا از مصدق حمایت نمی کرده است و سوالی که مطرح می شود این است که آیت الله کاشانی تا چه اندازه از شاه حمایت می کرده است؟ نظر

شخصی من این است که آیت الله کاشانی از شاه حمایت می کرده، زیرا بر اساس سندی که در باهگانی دولت انگلستان موجود است، شاه به محض ورود به ایران (بعد از کودتا) به منزل آیت الله کاشانی رفته و به وی ادای احترام کرده است. شاه در اولین روز ورود خود به کشور کارهای مهم دیگری داشته که باید انجام می داده، اما این کار وی نوعی وظیفه و تعهد از جانب او نسبت به آیت الله کاشانی را نشان می دهد و این یعنی حمایت آیت الله کاشانی از شاه و البته باید بگویم که در سال های ۱۹۵۳ و ۱۹۵۴ رابطه آیت الله کاشانی با دربار بسیار عالی بود. اما پس از آن این روابط سست شد. بنابراین می توان گفت از آن تاریخ به بعد آیت الله کاشانی به مخالفت با شاه برخاست. به خصوص بر سر جریان "کنسرسیوم نفت" اما با توجه به حمایت وی از شاه در سال ۱۹۵۳ یعنی زمان وقوع کودتا باید در این مورد نیز تجدید نظر کرد.

نشانه هایی مبنی بر واکنش حزب توده از وقوع کودتایی در کشور وجود دارد. حزب توده از مصدق می خواست برای جلوگیری - یا مقابله - با کودتا بین مردم سلاح توزیع کند و به مبارزه ناگهانی با ارتش بپردازد. اما روشن است که مصدق قصد نداشت چنین راهی را در پیش بگیرد. زیرا از نظر او این امر موجب تقویت حزب توده و افزایش احتمال وقوع یک جنگ داخلی در کشور می شد. استیلازی مصدق پیش دستی بر عوامل کودتا، از طریق کمک گرفتن از افسران ملی گرا و استفاده از روابط "حزب ملی" در ارتش بود. اما به نظر می رسد مسئله ای که گیانوری در مورد آن به مصدق هشدار داده بود، به وقوع پیوست و این هشدار، فریب و ریاکاری نبود و حقیقت داشته است. اما این مسئله از نظر مصدق قابل قبول نبود.

بله، به نظر می رسد مصدق به دنبال راه حلی اجتماعی برای حل این بحران بوده، نه راه حلی نظامی. بر اساس اسناد دولت انگلستان، که شما نیز آن را مطالعه کرده اید، امریکایی ها معتقد بوده اند که مصدق باید ماه ها پیش از به قدرت رسیدن آیزنهاور در امریکا، از کار برکنار بشود، آیا این گونه است؟

بله، من از دیدن این اسناد در باهگانی دولت انگلستان به شدت شگفت زده شدم. من متوجه شدم که سازمان سیا و مقامات سازمان اطلاعات ارتش انگلستان (MI-6) در مورد کودتای ایران با یکدیگر تبادل نظر می کرده اند، حتی زمانی که ترومن رئیس جمهور امریکا بود. البته صورت دادن به چنین کودتایی از سیاست های ترومن نبود، بلکه از سیاست های خارجی سازمان سیا بود و این اولین باری نیست که می بینیم سیا، سیاست دیگری متفاوت با سیاست کاخ

من فکر می کنم انگلیسی ها نسبت به قدرت سیاسی ایران که حرف اول را در کشور می زد، واقع بین تر بودند. آنها از همان ابتدا می دانستند که حزب توده خطر جدی برای ایران نیست، اما سعی می کردند از این قضیه به نحوی به سود خود استفاده کنند. در حقیقت، مسئله ای که انگلیسی ها نسبت به آن مطمئن بودند، این بود که آنها می دانستند نسبت به حزب توده از حمایت بیشتر قبایل ایرانی - حمایت نیروی انسانی و تسلیحات بیشتر - برخوردار هستند. به عبارت دیگر، در صورت سرنگونی دولت مرکزی، قبایل طرفدار انگلیس وضعیت بسیار بهتری نسبت به هر نهضت تندروی شهری دیگر داشتند

شهریورد و مهر ۱۳۸۴

لاریان



نهضت "ملی شدن" مخالفت کند، آنها صنایع خود را نیز ملی کرده بودند. به علاوه، تا زمانی که میزان خسارت و یا همان مبلغ عادلانه پرداخت می شد، اصل "ملی شدن" از نظر قوانین بین المللی کاملاً قانونی و به حق بود. اما آنچه دولت انگلستان می خواست این بود که ایران به طور ظاهری و با یک سری کاغذبازی ها عنوان کند که "صنعت نفت را ملی کرده"، ولی کنترل واقعی در دست انگلیس باشد. برای نمونه، شرکت های انگلیسی باید در مورد میزان و زمان تولید نفت در کشور دریافت کننده آن تصمیم می گرفتند. بنابراین، اعضای هیئت مدیره به ظاهر ایرانی بودند، اما تصمیم گیری های اصلی توسط انگلیسی ها صورت می گرفت. انگلیسی ها کنترل امور را در دست داشتند و معتقد بودند ایرانی ها صلاحیت تصمیم گیری و اداره شرکت های نفتی را ندارند. برای نمونه، اگر ایران تصمیم می گرفت میزان تولیدات خود را ۵۰ درصد کاهش دهد، این اقدام بر قیمت بازار تأثیر می گذاشت و در نتیجه کنترل نفت از اختیار شرکت های نفتی انگلیس خارج می شد

حزب توده از مصدق می خواست برای جلوگیری - یا مقابله - با کودتا بین مردم سلاح توزیع کند و به مبارزه ناگهانی با ارتش پردازد، اما روشن است که مصدق قصد نداشت چنین راهی را در پیش بگیرد، زیرا از نظر او این امر موجب تقویت حزب توده و آن افزایش احتمال وقوع یک جنگ داخلی در کشور می شد

سفید اتخاذ می کند، آنها به این نتیجه رسیدند که دولت آیزنهاور بهتر می تواند مقدمات این کودتا را پیش ببرد و معتقد بودند مراحل اولیه برنامه ریزی کودتا طی شده و احتمال موفقیت آن را پیش بینی می کردند. اما حتی در دوران ترومن نیز پیش از به قدرت رسیدن آیزنهاور مقامات سازمان سیا با همکاران انگلیسی خود در مورد ترتیب دادن کودتایی در ایران تبادل نظر می کردند. شما در نوشته های خود به این نکته اشاره کرده اید که انگلیسی ها در مذاکرات خود با ایران با سوء مدیریت رفتار می کردند و حتی مطبوعات انگلیس دکتر مصدق را مسبب شکست مذاکرات می دانستند. اما گزارش های کنسولگری انگلستان چیز دیگری را نشان می دهد. در این اسناد آمده است که انگلستان در صدد بود تا به ظاهر نفت ایران را ملی اعلام کند و در معنای کلمه صفت "ملی شدن" را به آن بیفزاید. اما کنترل واقعی آن را در اختیار خود داشته باشد. بله، انگلستان به دلاهی نمی توانست با اصل

مهر و مهر ۱۳۵۸

دولت ایران

و به طور کامل در اختیار شرکت نفتی جدیدی قرار می‌گرفت که مزایای آن کاملاً ملی بود.

نظرتان در مورد ریچارد کاتم (Richard Cottom) چیست؟ وی در زمان کودتای ۱۹۵۳ با سیا همکاری می‌کرد و از اعضای گروه عملیات آژاکس (AJAX) در واشنگتن بود. گفته می‌شود کاتم بعدها در مورد کودتای ایران احساس پشیمانی و افسوس داشته است. به نظر شما چه چیزی باعث این تغییر حالت شده است؟ همچنین گفته می‌شود لوی هندرسون (Loy Henderson)، سفیر آمریکا در ایران در زمان کودتا، اجازه ضبط خاطراتش را طی مصاحبه‌ای با دانشگاه کلمبیا برای یک پروژه تحقیقاتی به نام "تاریخ گویا" داده است. آیا شما به چنین مطلبی برخورد کرده‌اید؟

بله، هندرسون دو گونه نوشته‌های شخصی دارد. گونه اول همان خاطراتی است که در مصاحبه با پروژه "تاریخ گویا" وابسته به دانشگاه کلمبیا ارائه داده شد که مطالب زیادی در مورد کودتای ایران در آن عنوان نشده است. گونه دوم، نوشته‌های شخصی اوست که به ظاهر در کتابخانه خصوصی خود از آنها نگهداری می‌کند که من هنوز آنها را ندیده‌ام. اما یک تاریخ‌نویس را می‌شناسم که آن نوشته‌ها را خوانده و گفته می‌شود اطلاعات بیشتری در مورد کودتای ۱۹۵۳ در آنها نوشته شده است.

در مورد سوال اول شما درباره ریچارد کاتم باید بگویم که من بارها با او صحبت کرده‌ام و او هیچ وقت به من نگفت که چرا نظرش

در مورد کودتای ایران تغییر کرده است. من فکر می‌کنم علت این تغییر عقیده این است که کاتم انسان با وجدانی است و عقاید مذهبی دارد. به نظر من او بعد از کودتا متوجه شد رژیم می‌کشد که برای آن تلاش می‌کرده، رژیم فاسدی بوده و از این که به خاطر چنین رژیمی آن کودتا زایه راه انداخته تأسف خورده است. وی همچنین با قشر متوسط مردم ایران نیز همدلی می‌کرده و گرایش‌هایی نسبت به جنبش‌های مذهبی در ایران داشته است. او در کل گرایش‌های مذهبی دارد.

استیون کینزر در کتاب خود آورده است که رفراوندومی که مصدق برای برپایی هفدهمین دوره مجلس ترتیب داد، به هیچ وجه دموکراتیک نبوده است. نظر شما در این باره چیست؟ همچنین در کتاب کینزر اشاره‌ای به روحانیونی که به طور غیرمستقیم از کودتا حمایت می‌کردند، مانند آیت‌الله بهبهانی، نشده است.

مسئله حل نشده در اینجا مفهوم "دموکراسی" در آن زمان است. از نظر رژیم آن زمان، "رای‌گیری آزادانه" عموماً به این معنا بود که اشراف، شخصیت‌های محلی، بویژه در حومه شهرها و خان‌ها "حق رای

امیری یا خانی" داشته باشند، از آنجا که آنها بر رعایا و قبایل دیگر کنترل داشتند بیشتر "خان‌ها" و "عمده مالک‌ها" به مجلس راه پیدا می‌کردند. فکر نمی‌کنم مصدق با چنین مجلسی موافق بوده باشد. تنها راهی که مصدق از طریق آن می‌توانست نمایندگان مردم را راهی مجلس بکند، برگزاری انتخابات در سطح شهرها بود. درحقیقت، مصدق در سال ۱۹۴۲ اقدامی اصلاح طلبانه در سیستم انتخابات ایران انجام داد که رأی‌دادن را برای افراد بی‌سواد مشکل کرد و اهمیت بیشتری به رأی‌گیری در شهرها داد و این اقدام، کاملاً اصلاح طلبانه بود. اما در سال ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲ نتوانست چنین انتخابات اصلاح‌شده‌ای را برگزار کند، بنابراین با تعداد بسیاری رأی از جانب مردم عادی رویه‌رو شد که نشان‌دهنده رأی‌گیری محافظه‌کارانه‌ای بود که نفوذ "خان‌ها" و "عمده مالک‌ها" آشکارا در آن نمایان بود. بنابراین تنها راه باقیمانده برای حل این مشکل برگزاری یک رفراوندوم بود.

من در نوشته‌های شما به نکته بسیار مهمی برخورد کردم، آیا درست است که فرمان معروف شاه مبنی بر برکناری مصدق (در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲) توسط شخص شاه به امضا نرسیده بود و این فرمان، سندی جعلی از جانب سیا بود. آیا درست است که نامه شاه توسط هلی کوپترهایی که برای عملیات کودتای آژاکس مهیا شده بود به پایگاه اصلی این سازمان در قبرس فرستاده شده و توسط دونالد ویلبر به امضا رسید. به عبارت دیگر "مجوز قانونی" برای انجام کودتا در اصل غیرقانونی و جعلی بود است.

من خودم تا زمانی که مقالات اخیر خود درباره کودتای ۱۹۵۳ را ننوشته بودم، متوجه این نکته بسیار مهم نشده بودم. من گفت‌وگوهای خود با ویلبر در چند سال گذشته را به خاطر می‌آورم. البته در آن زمان ضبط صوت نداشتم، بنابراین مدرک مستندی نیز در اختیار ندارم. به خاطر می‌آورم که او بارها به این نکته اشاره کرد که امضای شاه را جعل کرده است. بعدها هنگامی که کتاب کریمت روزولت با عنوان "ضد کودتا" را خواندم، دیدم که او به اوضاع آشفته درباره اشاره کرده و ایرانی‌ها را به خاطر عدم صلاحیت در تنظیم به موقع نامه و تأخیر دو روزه کودتا مقصر دانسته است. پس از بررسی‌هایی، در نهایت متوجه شدم که منظور او از آشفتگی اوضاع درباره عدم تمایل شاه به امضای آن نامه بوده است. اگر کودتا شکست می‌خورد، شاه می‌توانست ادعا کند که نقشی در آن نداشته و امضای او پای نامه نیست. ویلبر در خاطرات خود آورده است: "شاه از امضای فرمان خودداری کرد، اما گزارش داده شد که لژیا - همسر شاه - وی را متقاعد به امضای آن ساخته است." و این یکی از

انگلستان به دلایلی نمی‌توانست

با اصل نهضت "ملی‌شدن"

مخالفت کند، آنها صنایع خود را

نیز ملی کرده بودند. به علاوه، تا

زمانی که میزان خسارت و یا

همان مبلغ عادلانه پرداخت

می‌شد، اصل "ملی‌شدن" از نظر

قوانین بین‌المللی کاملاً قانونی و

به حق بود

حقوق‌های سیا برای کنارکشیدن خود از ماجرا بوده است. ما می‌دانیم که ویلبر متخصص جعل اسناد بوده است. او واقعاً متخصص چنین کاری بوده است؟ آیا می‌توانید بیشتر در این مورد توضیح دهید؟

بله، تخصص اصلی او شناسایی نقاشی‌ها و اسناد جعلی بوده، او با تاریخچه هنر به خوبی آشنایی داشته و در شناسایی آثار هنری جعلی استاد بوده است و اگر کسی بتواند آثار هنری جعلی را تشخیص بدهد، توانایی جعل آنها را هم دارد. بنابراین، ویلبر علاوه بر این‌که از اعضای سازمان سیا بوده در تاریخ هنر نیز سررشته داشته است و همان‌طور که می‌دانیم ویلبر در آن زمان در قبرس، یعنی پایگاه اصلی عملیات آژاکس برای ترتیب دادن کودتای ۱۹۵۳ مستقر بوده است. در صورت سرپازدن شاه از امضای نامه، آن نامه به قبرس فرستاده می‌شد تا توسط ویلبر امضا شود. از نظر امریکا، شاه میل چندانی به امضای نامه نداشت و شاه نیز برای خودداری از چنین کاری دلیل و منطق خود را داشت. چنانچه کودتا با شکست روبه‌رو می‌شد، شاه می‌توانست ادعا کند که امضای او جعل شده است. گویا در زمان کودتا نسخه‌های بسیاری از این "فرمان" وجود داشته که من موفق نشدم حتی یکی از آنها را ببینم.

کنت لاو (Kenneth Love) از نیویورک تایمز، می‌گوید او را به جایی بردند که اردشیر زاهدی نیز در آنجا حضور داشت. او می‌گوید در آن مکان دستگاه تکثیر بزرگی وجود داشت که نسخه‌های بسیاری از "فرمان" را کپی می‌کرد. لاو می‌گوید از دیدن چنین دستگاه بزرگی در سال ۱۹۵۳ تعجب کرده است.

خوب، من نمی‌دانم آیا او از "فرمان" اصلی صحبت می‌کرده یا فرمان دیگری. چون در آن زمان یک فرمان وجود داشت که مربوط به عزل مصدق می‌شد و فرمان دیگری هم بود که مربوط به انتصاب زاهدی به عنوان نخست‌وزیر کشور بود.

شما در نوشته‌های خود آورده‌اید که آیت‌الله بهبهانی، چند روز پیش از کودتا "فتوایی" از جانب آیت‌الله بروجردی مبنی بر مخالفت با جنبش‌های کمونیستی در کشور دریافت کرده است. آیا این فتوا به‌طور ضمنی به طرفداری از کودتا تفسیر می‌شود؟

بله، زیرا صدور چنین "فتوایی" آن هم در آن اوضاع و احوال کمونیسم را به‌عنوان مشکلی بزرگ و تهدیدی جدی به همه معرفی می‌کرد و باعث می‌شد شاه به مخالفت با فعالیت‌های کمونیستی برخیزد. در اسناد تاریخی دیگر نیز به صدور این "فتوا" اشاره شده است. اما من خودم هنوز نتوانسته‌ام سند این فتوا را پیدا کنم. بنابراین باید کاملاً

در این مورد محتاط بود. نه تنها در گزارش ویلبر، بلکه در بسیاری از منابع دیگر، به‌طور ضمنی به این نکته اشاره شده است که انگلیس سعی می‌کرده از تمام نفوذ خود برای جلب حمایت روحانیون برجسته از شاه، استفاده کند.

ممکن است در مورد شرایط پیچیده کنسرسیوم نفت، بعد از کودتا توضیحاتی بدهید.

تقسیم سهام کنسرسیوم به این نحو بود: شرکت نفتی انگلیس (The Anglo Oil Company) که به شرکت نفت خام انگلیس (British Petroleum (BP)) تغییر نام داد، ۴۰ درصد، شرکت رویال داچ شل (Royal Dutch Shell) ۱۴ درصد، تعدادی از شرکت‌های نفتی امریکایی ۴۰ درصد و ۶ درصد باقیمانده نیز به شرکت فرانسوی (French State Company) رسید. نکته جالب توجه این است که انگلستان به آنچه که می‌خواست، یعنی به بیش از ۵۰ درصد سهام دست یافت. زیرا ۱۴ درصد نیز از شرکت داچ شل سهم می‌برد. این شرکت (شرکت داچ شل) به‌ظاهر در اختیار هلند بود اما در واقع متعلق به انگلیسی‌ها بود. در پایگانی اسناد شرکت BP نوشته شده بود که دو شرکت BP و داچ شل مانند دو شرکت دوقلو هستند که با یکدیگر همکاری تنگاتنگی دارند و حتی دستمزد کارگران و تکنیک‌های مورد استفاده آنها نیز کاملاً مشابه یکدیگر است و هیئت‌مدیره شرکت رویال داچ شل و شرکت BP همواره با یکدیگر تبادل نظر می‌کنند. شرکت رویال داچ شل هیچ‌گاه تصمیمی نمی‌گیرد که به زیان شرکت BP یا دولت انگلستان باشد. بنابراین اگر ۴۰ درصد

سهام شرکت BP را به ۱۴ درصد سهم شرکت داچ شل اضافه کنیم می‌بینیم که در کل، ۵۴ درصد سهام متعلق به انگلستان بوده است.

شما در نوشته‌های خود آورده‌اید که تاریخ نویسان امریکایی، کودتای ۱۹۵۳ ایران از جانب امریکا را براساس یک سری "حسن نیت‌ها" می‌بینند. این دولت معرفی کرده‌اند و سیاستمداران امریکایی همیشه در سیاست‌های خود خیرخواه بقیه بوده‌اند، هر چند که گاهی دچار اشتباه نیز می‌شدند. به نظر شما می‌توان به نوشته‌های تاریخی و یا در کل تحقیق در این زمینه اعتماد کرد؟ رابطه بین "آزاداندیشی علمی" و "قدرت" چیست؟ برای نمونه، آن لمبتن (Ann Lambton) که یک شرق‌شناس بود، یا زینر (Zahner) دیگر چهره علمی انگلیس، هر دو جاسوسانی بودند که مستقیماً برای سرنگونی دولت دموکراتیک مصدق تلاش می‌کردند.

باید بگویم لمبتن و زینر که شما از آنها نام بردید، بیشتر به‌عنوان چهره‌های فعال در

در سیستم علمی امریکا خط قرمزی در مورد چگونگی اظهار نظر وجود دارد. روند کار این‌گونه است که غالباً می‌توان در مورد تصمیماتی که

رئیس‌جمهور یا دیگر سران دولتی اتخاذ می‌کنند، پرسش‌هایی مطرح کرد و در مورد درست یا غلط بودن آنها و نتایج ناخواسته‌ای که در پیش دارند اظهار نظر نمود. به‌عبارت

دیگر، می‌توان در مورد نتایج ناگوار و نامطلوب تصمیم‌گیری‌ها اظهار عقیده کرد. اما همیشه باید این‌گونه تعبیر شود که این نتایج نامطلوب بر اثر مشاوره‌های نادرست،

اطلاع‌رسانی غلط و حسابگری‌های اشتباه به وجود آمده است و توجیه همیشگی این است که رؤسای جمهور همواره با "حسن نیت" تصمیم‌گیری می‌کنند

۱۳۳۳
انوار ایران

سیاست خارجی انگلیس شناخته شده بودند تا در زمینه‌های علمی. با این حال، در سیستم علمی آمریکا خط قرمزی در مورد چگونگی اظهار نظر وجود دارد. روند کار این گونه است که غالباً می‌توان در مورد تصمیماتی که رئیس جمهور یا دیگر سران دولتی اتخاذ می‌کنند، پرسش‌هایی مطرح کرد و در مورد درست یا غلط بودن آنها و نتایج ناخواسته‌ای که در پیش دارند اظهار نظر نمود. به عبارت دیگر، می‌توان در مورد نتایج ناگوار و نامطلوب تصمیم‌گیری‌ها اظهار عقیده کرد. اما همیشه باید این گونه تعبیر شود که این نتایج نامطلوب بر اثر "مشاوره‌های نادرست، اطلاع‌رسانی غلط و حساس‌گری‌های اشتباه" به وجود آمده است و توجیه همیشگی این است که رؤسای جمهور همواره با "حسن نیت" تصمیم‌گیری می‌کنند. آنها افرادی صادق و درستکار هستند و پیامدهای نادرست به علت نیت‌های بدخواهانه نیست. نیت آنها همیشه "خیر" است. چنانچه تاریخ‌نویسی از این خط قرمز عبور کند و بگوید "بداندیشی‌هایی" پشت این تصمیم‌گیری‌ها بوده و یا این که رئیس جمهور دروغ گفته، از حدود خود تجاوز کرده است، بیان این گونه اظهار نظرها تنها در مجلات جنجال‌طلب عادی و معمولی که خبرهای داغ را پخش می‌کنند مجاز است. چاپ این اخبار در روزنامه‌ها و مجله‌های مطرح و یا در شبکه CNN و مجله نیوزویک ممنوع است و این مرز بین رسانه و فعالیت‌های ضد فرهنگی است. از نظر سیاست خارجی تنها چیزی که حقیقت دارد این است که سخنان رئیس جمهور همیشه صادقانه و خیرخواهانه است. بنابراین، در مورد کودتای

ایران نیز گفته می‌شود نیت واقعی نجات ایران از چنگال کمونیست‌ها بوده است و اگر کسی بگوید هدف اصلی منافع اقتصادی و مالی بوده، از خط قرمز عبور کرده است. با نگاهی به تاریخ کودتا مشخص می‌شود که آنها دروغ می‌گفتند. حتی بعد از کودتا، رئیس جمهور آیزنهاور گفت این ایرانی‌ها بودند که در برابر کمونیست‌ها انقلاب کردند و دلیل مخالفت آنها با مصدق نیز همین مسئله بوده است. روشن است که آیزنهاور یکی از افرادی بود که اسناد رسمی و دستورات مربوط به کودتا را امضا کرد. بنابراین او بهتر از هر کس دیگری می‌دانست که این حرکت، کودتایی از جانب سازمان سیا علیه دولت ایران بود. اما همان طور که می‌بینید، بهانه آنها این است که "او (آیزنهاور) از این موضوع اطلاع نداشته است." ما هم اکنون نیز شاهد همین بازی‌ها در مورد عراق هستیم. انتقاد از دولت بوش نیز باید در حدود همین چارچوب صورت پذیرد.

در "تاریخ نگاری عرفی (متعارف)" آمده است که آمریکا و ترومن به عنوان طرف

سوم مستقل و بی طرف وارد مذاکرات ایران و شرکت نفتی انگلیس - ایران شدند و سعی در انجام یک سری اقدامات مصلحانه آمیز داشتند، اما مصدق به هیچ وجه با آنها سازش نکرد. به نظر می‌سد ترومن (امریکا) طرفدار انگلیس بوده است؛ بر اساس گفته‌های شما شرکت‌های خصوصی نفوذ بیشتری بر روی سیاست‌های دولتی داشته‌اند. برای نمونه، کودتای شیلی به خاطر صنعت مس این کشور و یا کودتای اندونزی به خاطر لاستیک این کشور بوده است و نمونه‌های بسیار دیگری که در این زمینه وجود دارد. ممکن است در این مورد توضیح دهید.

ترومن از نظر خودش در این جریان بی طرف بود، چون فکر می‌کرد با پیشنهاد سود بیشتر به مصدق می‌تواند نظر مساعد او را جلب کند، اما هنگامی که مشخص شد مسئله اصلی میزان سهم و سود نهایی نیست، بلکه مسئله کنترل صنعت نفت در میان است، دولت ترومن و شرکت‌های نفتی آمریکایی به طرفداری از انگلستان برخاستند و حالا تنها مسئله باقیمانده، چگونگی از سر راه برداشتن مصدق بود. ترومن فکر می‌کرد می‌تواند با ترتیب دادن یک کودتا و فشار سیاسی و کمک شاه و مجلس از دست مصدق رهایی پیدا کند، اما سوء نیت آمریکا هنگامی مشخص شد که ترومن هنوز تظاهر به انجام مذاکرات با مصدق می‌کرد و همزمان واقعه "۳۰ تیر ۱۳۳۱" علیه دولت وی در حال شکل‌گیری بود. در تمامی کودتاها می‌که در کشورهای مختلف انجام شده - در شیلی،

کوبا، ایتالیا، ایران و اندونزی - همیشه این گونه عنوان شده که "امنیت ملی" در نظر بوده است، اما با نگاهی دقیق‌تر می‌بینیم که منافع اقتصادی آمریکا در آن کشورها در خطر بوده است، در مورد کوبا ایتالیا ممکن است بگوییم مگر تجارت "موز" این کشور تا چه حد اهمیت دارد؟ اما اگر شرکت موز بونایتند فروت (United Fruit) نفوذ زیادی در واشنگتن داشته باشد، می‌تواند سیاست خارجی این کشور را تحت تأثیر قرار دهد. برای نمونه، در مورد شیلی، هنگامی که برای اولین بار در مورد ترتیب دادن کودتایی در این کشور بحث شد، به نظر برخی از مقامات آمریکایی این کشور آن قدرها هم اهمیت نداشت و منافع استراتژیک خاصی برای آمریکا به دنبال نداشت، اما هنگامی که مسئله نهفتن ملی شدن صنعت مس این کشور به میان آمد، آمریکا وارد ماجرا شد.

با تشکر فراوان از شما. ما از سخنان شما و مطالبی که در نوشته‌ها و تحقیقات شما آمده بود، بسیار بهره‌مند شدیم. □

ترومن از نظر خودش در این جریان بی طرف بود، چون فکر می‌کرد با پیشنهاد سود بیشتر به مصدق می‌تواند نظر مساعد او را جلب کند، اما هنگامی که مشخص شد مسئله اصلی میزان سهم و سود نهایی نیست، بلکه مسئله کنترل صنعت نفت در میان است، دولت ترومن و شرکت‌های نفتی آمریکایی به طرفداری از انگلستان برخاستند و حالا تنها مسئله باقیمانده، چگونگی از سر راه برداشتن مصدق بود